

نشریه پژوهش‌های زبان‌شناسی

سال هشتم، شماره اول، شماره ترتیبی ۱۴، بهار و تابستان ۱۳۹۵

تاریخ وصول: ۱۳۹۳/۱۱/۷

تاریخ اصلاحات: ۱۳۹۴/۹/۲۴ و ۱۳۹۵/۱/۲۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۰/۸

صص ۸۹-۱۱۰

ساختار سه لایه‌ای گروه تعریف در زبان فارسی

طاهره افشار*

چکیده

بررسی تناظر میان گروه‌های مختلف نحوی از دیرباز مورد توجه زبان‌شناسان بسیاری بوده است. در این بین تناظر میان گروه اسمی و گروه فعلی از اهمیت بیشتری برخوردار بوده است. مقاله حاضر می‌کوشد تا چنین تناظری را در چارچوب مفاهیم نظری برنامه کمینه‌گرا بررسی کند. داده‌های ارائه شده نشان می‌دهند که گروه تعریف نیز همانند گروه فعلی از سه لایه متفاوت تعبیری، توصیفی و نقش‌های معنایی تشکیل شده است. این لایه‌ها در زبان فارسی نیز هم‌سو با سایر زبان‌ها وجود دارد که در هر لایه عناصر مختلفی متناسب با آن حوزه موجود می‌باشد. بدین ترتیب که در لایه تعبیری گروه تعریف، مشخصات مربوط به تعبیر گروه اسمی از جمله معرفه یا نکره بودن گروه اسمی مشخص می‌شود. در لایه دوم یا لایه توصیفی گروه‌های نقش‌های مختلف مانند گروه صفتی و یا گروه شمار قرار دارند که نقش توصیف گروه اسمی را به عهده دارند و در لایه واژگانی نیز نقش‌های معنایی مناسب به موضوعات اعطا می‌شود.

کلید واژه‌ها: گروه تعریف، لایه تعبیری، لایه توصیفی، لایه واژگانی

۱. مقدمه

زبان‌شناسان بسیاری چون ابنی^۱ (۱۹۸۷)، چامسکی (۱۹۷۰) در پی کشف تناظر میان گروه‌های نحوی مختلف بوده‌اند تا همسو با اهداف برنامه کمیته گرا به کاهش پارامترهای زبانی پرداخته و ساختی متوازی برای این گروه‌های نحوی پیشنهاد کنند. از این میان بررسی ساخت گروه‌های فعلی و اسمی از توجه ویژه‌ای برخوردار بوده است. مقاله حاضر می‌کوشد تا با تکیه بر یافته‌های پیشین و از منظر برنامه کمیته گرا به بررسی ساختار سه‌لایه‌ای گروه تعریف در زبان فارسی بپردازد. هدف اصلی از بررسی گروه تعریف، پاسخ دادن به این پرسش است که آیا گروه تعریف نیز همانند گروه فعلی از سه لایه متفاوت تشکیل شده و اینکه در هر لایه چه عناصری وجود دارند. فرضیه پیشنهادی ما این است که گروه تعریف نیز همانند گروه فعلی از سه لایه تعبیری-کلامی، توصیفی و واژگانی-معنایی^۲ تشکیل شده است. لایه نخست برای تعیین مفاهیمی چون معرفه بودن و یا نکرده بودن... بکار می‌رود، در این لایه اطلاعات تعبیری و بافتی جمله بیان می‌شود. لایه دوم جایگاه فرافکن‌های نقشی^۳ است و به طور عمده برای توصیف هسته اسمی به کار می‌روند. در لایه آخر نیز نقش‌های معنایی مناسب به موضوعات اعطا می‌شود.

داده‌های این مقاله، همسو با رویکرد زایشی و در قالب برنامه کمیته گرا، حاصل ششم زبانی نگارنده و جمع‌آوری داده‌هایی و گاه مثال‌هایی از دیگران است. فرضیه‌ای بر پایه این گونه داده‌ها ارائه شده و سپس با بررسی و آزمودن این فرضیه و با توجه به داده‌های مختلف، صحت آن را در زبان فارسی مورد بررسی قرار می‌دهیم. اهمیت بررسی این موضوع در این است که تاکنون در مورد ساختار سه‌لایه‌ای گروه تعریف در زبان فارسی بحث گسترده و مستقلی وجود نداشته و ارائه چنین فرضیه‌ای بدین گونه مطرح و از آن حمایت نشده است. در این مقاله سعی می‌شود که صحت این مسئله در زبان فارسی نشان داده شود.

در بخش دوم از مقاله حاضر به اختصار به چارچوب نظری پرداخته می‌شود. در بخش سوم به بررسی تناظر میان فرافکن‌های فعلی و اسمی پرداخته می‌شود و آراء مختلف زبان‌شناسان در مورد تناظر بین این دو گروه مطرح می‌شود. در بخش چهارم به بررسی لایه نخست یا همان لایه تعبیری-کلامی در گروه تعریف پرداخته می‌شود و نشان داده می‌شود که در این لایه مفاهیمی چون معرفه و یا نکره بودن و یا صفات اشاره قرار دارند. سپس این لایه را در زبان فارسی مورد بررسی قرار می‌دهیم. در بخش پنجم لایه دوم یا همان لایه میانی-توصیفی در گروه تعریف مورد بررسی قرار می‌گیرد و نشان داده می‌شود که در این لایه گروه‌هایی چون گروه شمار، گروه ممیز، گروه صفت و گروه حرف اضافه‌ای وجود دارند. سرانجام در بخش ششم، به بررسی لایه سوم یعنی لایه معنایی-واژگانی پرداخته می‌شود و نشان داده می‌شود که در این لایه نقش‌های معنایی مناسب به موضوعات اعطا می‌شود.

۲. چارچوب نظری

در چارچوب برنامه کمیته گرا زبان‌شناسان همواره سعی کرده‌اند که با ساده‌تر کردن قواعد دستوری و کلی‌تر کردن آنها به دستور جهانی مشترک بین زبان‌ها نزدیک‌تر شوند. با ساده‌تر شدن قواعد دستوری و صرفه‌جویی در مراحل اشتقاق در نظریه زایشی-گشتاری به تدریج برنامه کمیته گرا به وجود آمد. در حقیقت برنامه کمیته گرا در نظریه نحوی چامسکی،

^۱ S. Abney

^۲ lexical- thematic

^۳ Functional phrases

جدیدترین صورت رویکرد نظریه‌ی اصول و پارامترها در دستور زایشی - گشتاری است. در این چارچوب، دستور هر زبان به صورت یک نوع نظام محاسباتی یا اشتقاقی در نظریه گرفته می‌شود که نقطه‌ی آغاز هر اشتقاق یک مجموعه‌ی واژگانی است شامل تعداد واژه‌های مورد نیاز برای اشتقاق ساخت دستوری و یا جمله‌ی مورد نظر بوده و رابطه‌ی میان صورت آوایی و صورت معنایی آنها تا پایان اشتقاق حفظ می‌شود.

برنامه‌ی کمینه‌ی گرا یک نظام کامل محاسباتی در نظر گرفته می‌شود که شامل واژگان و بخش محاسباتی است. مشخصه‌ها و ویژگی‌های منحصر بفرد واژه‌ها در بخش واژگانی تعیین می‌شود. در این بخش اقلام واژگانی با مشخصه‌های خاص معنایی، آوایی و... خود وجود دارند. تفاوت‌های آوایی و معنایی میان عناصر واژگانی به دلیل حضور مشخصه‌های متفاوت تشکیل دهنده آنهاست. پس از انتخاب واژه‌های گزیده از بخش واژگانی، این عناصر به بخش محاسباتی وارد می‌شوند که از آنها برای تولید یا زایش عبارات زبانی استفاده می‌شود. در برنامه‌ی کمینه‌ی گرا برخلاف نظریه‌ی حاکمیت و مرجع‌گزینی، حوزه‌ی اعطای نقش معنایی و بازبینی مشخصه‌ها با هم متفاوت است. بازبینی مشخصه‌ها در رابطه‌ی ساختاری مشخص‌گر - هسته و یا هسته - هسته انجام می‌گیرد. هورنشتین^۱ (۱۹۹۹) به بحث در این مورد پرداخته است. وی معتقد است که در برنامه‌ی کمینه‌ی گرا، نقش‌های معنایی در حوزه‌ی واژگان به عناصر اعطا می‌شود. یعنی اینکه عناصر واژگانی، در جایگاه متمم یا مشخص‌گر فرافکن واژگانی خود به موضوع‌هایشان نقش معنایی اعطا می‌کنند. چامسکی (۱۹۷۰) نیز با بررسی گروه‌های اسمی و مقایسه‌ی آنها با گروه‌های فعلی نشان داد که بین بندها و برخی گروه‌های اسمی تناظر وجود دارد و همان‌گونه که گروه‌های فعلی در جایگاه مشخص‌گر و متمم خود به عناصری که موضوع هسته‌ی فعلی هستند نقش معنایی می‌دهند، گروه‌های اسمی نیز می‌توانند در سطح واژگان به موضوع‌های خود در متمم و یا مشخص‌گر نقش معنایی اعطا کنند.

۳. تناظر میان فرافکن‌های فعلی و اسمی

همان‌گونه که عنوان شد، زبان‌شناسان بسیاری چون ابنی (۱۹۸۷)، چامسکی (۱۹۷۰) در پی کشف تناظر میان گروه‌های نحوی مختلف بوده‌اند که از این میان بررسی ساخت گروه‌های فعلی و اسمی از توجه ویژه‌ای برخوردار بوده است. این زبان‌شناسان با مقایسه‌ی این دو گروه، به این نتیجه رسیدند که گروه‌های اسمی رفتاری مشابه گروه فعلی دارند. بیشتر این تحقیقات، خصوصاً در دو دهه‌ی اخیر، که آغاز آنها را باید مطالعات ابنی (۱۹۸۷) به شمار آورد به این نتیجه رسیدند که هماهنگی جالبی بین ساختار اسمی و فعلی وجود دارد. چامسکی (۱۹۷۰) نیز به وضوح و با آوردن مثال‌هایی از زبان انگلیسی تناظری که میان بندها و برخی گروه‌های اسمی وجود داشت را نشان داد.

(1) a . The enemy destroyed the city.

b . The enemy's destruction of the city

(چامسکی، ۱۹۷۰: ۶۸)

در بررسی‌های اولیه‌ی دستور گشتاری، رابطه‌ی میان دو زنجیره‌ی (a و b) این‌گونه توجیه می‌شد که گروه‌های اسمی از نوع (b-1) حاصل عملکرد گشتارهای نحوی است، یعنی این اسامی بر اثر عملکرد قواعد نحوی بوجود آمده‌اند و دارای رابطه‌ی اشتقاقی با زنجیره‌ی جمله‌ای (a-1) هستند، اما چامسکی (۱۹۷۰) نشان داد که این‌گونه اسامی در سطح واژگان و نه

¹ L. Hornstein

بر اثر قواعد نحوی بوجود آمده‌اند. با بررسی‌های بیشتر و مقایسه گروه فعلی و اسمی، پیشنهاداتی ارائه شد مبنی بر اینکه گروه‌های اسمی نیز دارای ساختار چندلایه‌ای مشابه گروه فعلی هستند، بدین معنا که گروه اسمی دارای لایه بیرونی موسوم به گروه اسمی کوچک (np) است که دارای هسته سبک (n) می‌باشد و همچنین دارای یک لایه داخلی گروه اسمی بزرگ می‌باشد که هسته آن، هسته واژگانی (N) است که در این مورد می‌توان به مطالعات کارستنز^۱ (۲۰۰۰) که براساس پژوهش‌های اسپریش^۲ (۱۹۹۰) و والویس^۳ (۱۹۹۱) صورت گرفته است اشاره کرد. در ابتدا نیز لایه گروه اسمی کوچک به عنوان متمم ساختار اسمی لایه بالاتر در نظر گرفته می‌شد، همچون در آثار چینکوئه^۴ (۱۹۹۴) و جورجو و لانگوباردی^۵ (۱۹۹۱).

اجر^۶ (۲۰۰۳) نیز براساس فرضیه هماهنگی اعطای نقش معنایی، نتیجه می‌گیرد که گروه اسمی در زبان انگلیسی نیز مانند گروه فعلی باید به صورت چندلایه در نظر گرفته شود. برخی از این پژوهش‌ها به این نکته نیز پرداخته‌اند که با توجه به تناظری که میان هسته فعلی و اسمی وجود دارد، گروه تعریف با کدام یک از سطوح مختلف فعلی متناظر است. بسیاری از مطالعات نشان می‌دهند بین گروه تعریف و گروه متمم‌ساز^۷ تناظر وجود دارد. زبان‌شناسانی چون هوراکس و استاورو^۸ (۱۹۸۷) با بررسی شواهدی از زبان انگلیسی و زبان یونانی به این نتیجه رسیدند که گروه تعریف در زبان انگلیسی همانند یک گروه متمم‌ساز عمل می‌کند، ولی در زبانی چون یونانی مطابق با گروه تعریف است.

قمشی (۲۰۰۳) در تقسیم‌بندی خود از گروه اسمی این‌گونه عنوان می‌کند که گروه اسمی دارای سه لایه مجزا می‌باشد. این لایه‌ها شامل گروه تعریف (لایه معرفگی)، گروه شمار و گروه اسمی (لایه واژگانی) هستند که معادل سه لایه موجود در بندها یعنی گروه متمم‌ساز، گروه زمان و گروه فعلی می‌باشند. بنابراین همان‌گونه که مشاهده می‌شود وی گروه شمار در اسم‌ها را معادل گروه زمان در جملات می‌داند.

تاکاهاشی^۹ (۲۰۰۴) با بررسی زبان‌های مختلف ضمن اینکه نشان می‌دهد بین گروه متمم‌ساز و گروه تعریف تناظر وجود دارد، عنوان می‌کند که گروه اسمی سازه‌ای مشابه گروه تعریف می‌باشد و علاوه بر آن یک جایگاه متمم‌مانند نیز در گروه اسمی وجود دارد که رابطه هسته-متمم در این گروه متناسب با چنین رابطه‌ای درون گروه فعلی است. همانگونه که در مثال (a-2) مشاهده می‌شود destroy و the city معادل هسته فعلی و مفعول آن می‌باشند و در مثال (b-2) destruction و the city دارای رابطه هسته-متمم می‌باشند و معادل رابطه فعل و مفعول در مثال (b-2) می‌باشند.

(2) a . The terror group destroys the city.

b . The terror group's destruction of the city.

(تاکاهاشی، ۲۰۰۴: ۳۸)

مطالعات زبان‌شناسی نشان می‌دهد این دیدگاه که بین گروه متمم‌ساز و گروه تعریف تناظر وجود دارد طرفداران

¹ V. Carstens

² D. Sportiche

³ D. Valois

⁴ G. Cinque

⁵ A. Giorgi & G. Longobardi

⁶ D. Adger

⁷ complementizer phrase

⁸ G. Horrocks & M. Stavrou

⁹ E. Takahashi

بیشتری دارد، اما در این میان دیدگاه‌های متفاوتی نیز وجود دارد. وجود چنین اختلاف نظرهایی میان زبان‌شناسان باعث شده که پژوهش در مورد گروه تعریف و گروه متمم‌ساز همچنان دغدغه اصلی بسیاری از زبان‌شناسان باشد.

پژوهش‌ها و مشاهدات زبانی در سال‌های گذشته چون ابنی (۱۹۸۷)، ریتز^۱ (۱۹۹۱)، سیلونی^۲ (۱۹۹۷)، والویس (۱۹۹۱) (۱۹۹۱) و لنزلینگر^۳ (۲۰۰۴b) نشان داده است که ساختار درونی جمله را می‌توان به سه لایه مختلف تقسیم نمود. لایه نخست، لایه تعبیری یا کلامی است که در ساختار نحوی جمله به صورت لایه متمم‌ساز نمایش داده می‌شود. این لایه دارای هسته متمم‌ساز می‌باشد و درون این لایه اطلاعات بافتی و کلامی در قالب بازنمودهای نحوی به نمایش در می‌آیند، و خواننده را نسبت به اطلاعات مربوط به ساختار اطلاعاتی موجود در جمله آگاه می‌سازد. لایه دوم، لایه میانی یا توصیفی است. در این لایه فرافکن‌های نقشی مختلف به نمایش در می‌آیند. نوع فرافکن‌های نقشی که در این لایه وارد می‌شوند و ترتیب قرارگیری سلسله مراتبی آنها در این لایه نشان داده می‌شود. گروه‌های نقشی متفاوت از جمله گروه‌های تطابق و یا توصیف‌کننده‌های قیدی در این لایه قرار می‌گیرند. در نتیجه در این لایه مشخصه‌های تطابق بازمینی می‌شوند تا همگرا بودن جمله با مشکل مواجه نشود. لایه آخر یا همان لایه سوم، لایه معنایی است. این لایه جایگاه فرافکن‌های واژگانی فعل بوده و در این جایگاه است که نقش‌های معنایی توسط هسته فعلی به موضوعات آن داده می‌شود.

با توجه به مطالبی که در بالا عنوان شد و مطالعاتی که در مورد شناسایی تناظر میان گروه‌های فعلی و اسمی انجام شد، می‌توان به این مسأله پرداخت که آیا چنین ساختار سه لایه‌ای در گروه‌های فعلی معادلی درون گروه‌های اسمی نیز دارد یا خیر؟ بررسی این مسأله نیز در حوزه کاری بسیاری از زبان‌شناسان قرار گرفته است.

لنزلینگر (۲۰۰۵) عنوان می‌کند که بین ساختار سه لایه‌ای گروه متمم‌ساز و گروه تعریف تناظر وجود دارد. وی در تأیید نظر افرادی چون ابنی (۱۹۸۷)، ریتز (۱۹۹۱)، سیلونی (۱۹۹۷)، والویس (۱۹۹۱) و لنزلینگر (۲۰۰۴a و ۲۰۰۴b) عنوان می‌کند که هم جمله و هم گروه اسمی می‌تواند به سه لایه مختلف تقسیم شوند که در هر لایه ساخت‌های نحوی متفاوتی وجود دارد و این لایه‌ها در این دو گروه ویژگی‌های مشترکی دارند. از نظر وی این تقسیم‌بندی به صورت زیر می‌باشد.

$$(3) \quad \begin{array}{l} \text{a. } [_{DP} \dots [_{DP} [_{FPadj1} \dots [_{FPadj2} \dots [_{np} \dots [_{NP} \dots]]]]]]] \\ \text{b. } [_{CP} \dots [_{cp} [_{FPadv1} \dots [_{FPadv2} \dots [_{vp} \dots [_{VP} \dots]]]]]]] \\ \quad \underbrace{\hspace{10em}}_{\text{verfeld}} \quad \underbrace{\hspace{10em}}_{\text{Mittelfeld}} \quad \underbrace{\hspace{10em}}_{\text{Nachfeld}} \end{array}$$

(لنزلینگر، ۲۰۰۵: ۲۲۷)

لنزلینگر (۲۰۰۵) هر لایه را نیز با نامی متفاوت نامگذاری نموده و عنوان می‌کند که در هر بخش عملیات متفاوتی صورت می‌گیرد. از نظر وی لایه Nachfeld (لایه نقش‌های معنایی) مربوط به حوزه اعطای نقش‌های معنایی است، یعنی جایی که تمامی موضوعات در آنجا قرار می‌گیرند. این مسأله توسط افرادی چون (لارسون،^۴ ۱۹۸۸؛ چامسکی، ۱۹۹۵؛ گریم‌شاو^۵، ۱۹۹۱ و والویس، ۱۹۹۱) نیز عنوان شده است. در لایه Mittelefeld (لایه فرافکن‌های نقشی) فرافکن‌های نقشی چون توصیف‌کننده‌های قیدی و صفتی می‌آیند، این مبحث توسط چینکوئه (۱۹۹۹ و ۱۹۹۴) نیز عنوان شده است. علاوه بر این،

¹ E. Ritter

² T. Siloni

³ C. Leanzlinger

⁴ R. K. Larson

⁵ J. Grimshaw

در این لایه ویژگی‌های مربوط به تطابق، حالت و بازبینی کردن مشخصه‌های ϕ نیز بررسی می‌گردد. در نهایت در لایه *vorfeld* (لایه کلامی) اطلاعات کلامی و تعبیری عنوان می‌شود. تاکاهاشی (۲۰۰۴) نیز ضمن اذعان به تناظر میان گروه متمم‌ساز و گروه تعریف، عنوان می‌کند که جملات دارای ساخت سه لایه‌ای به صورت زیر می‌باشند:

$$(4) [_{CP} [_{IP} [_{VP}]]]$$

وی سپس مفهومی تحت عنوان «تحلیل گروه تعریف گسترش‌یافته» را عنوان می‌کند که در آن بیان می‌شود گروه تعریف نیز دارای ساختار سه لایه‌ای معادل گروه متمم‌ساز هستند و آن را به صورت زیر نشان می‌دهد.

(5) The extended DP- analysis

$$[_{DP} [_{D'} D [_{FP} [_{F'} F [_{NP} N]]]]]$$

(تاکاهاشی، ۲۰۰۴: ۳۹)

حال با توجه به بیان نظرات زبان‌شناسان مختلف که در بالا عنوان شد، به نظر می‌رسد پاسخ به این سؤال که آیا گروه تعریف نیز از سه لایه مختلف تشکیل شده است، مثبت می‌باشد. البته باید خاطر نشان کرد که علیرغم اینکه زبان‌شناسان بسیاری وجود این سه لایه را در گروه تعریف پذیرفته‌اند، اما همچنان میان آنها در مورد تعداد و نقش فرافکن‌های حاضر در هر لایه اختلاف نظرهایی وجود دارد. در بخش بعد به بررسی این سه لایه در گروه تعریف می‌پردازیم.

۴. بررسی لایه نخست (لایه تعبیری-کلامی) در گروه تعریف

همان‌گونه که در بخش‌های قبل نیز اشاره شد، با توجه به تناظر میان بندها و گروه تعریف، تقسیم‌بندی سه‌گانه در گروه تعریف نیز وجود دارد. لایه اول در گروه تعریف معادل این لایه در بندهاست. این لایه را حوزه تعبیری-کلامی می‌نامند که دارای هسته حرف تعریف می‌باشد. این هسته تعریف در حقیقت یک هسته نقشی است که معمولاً در زبان‌ها برای تعیین مفهوم معرفگی و یا نکرگی گروه اسمی بکار می‌رود. به علاوه هسته تعریف می‌تواند تخصیص دهنده حالت نیز باشد، یعنی اینکه میان مقوله تعریف و تظاهر ساختوازی حالت بر روی گروه اسمی رابطه‌ای وجود دارد. اجر (۲۰۰۳) معتقد است در هسته گروه تعریف علاوه بر حروف تعریف، صفت‌های اشاره و سورها نیز تولید می‌شوند. بنابراین می‌توان اظهار کرد که حوزه تعبیری-کلامی در گروه اسمی در زبان‌ها، دارای هسته نقشی حرف تعریف می‌باشد و برای تعیین مفاهیمی چون معرفه یا نکره بودن اسم بکار می‌رود و علاوه بر آن جایگاه گروه صفت اشاره نیز می‌باشد.

۴-۱. معرفگی و بررسی آن در زبان‌ها

حضور حرف تعریف معرفه معمولاً باعث ایجاد مفهوم معرفگی در زبان‌ها می‌شود. حرف تعریف معرفه در حقیقت یک مقوله اصلی برای پر کردن جایگاه هسته تعریف (D) می‌باشد. بنابراین این گونه به نظر می‌رسد که گروه اسمی در زبان‌هایی که فاقد حرف تعریف معرفه هستند، لزوماً مقوله‌ای از نوع گروه اسمی است و فقط زبان‌هایی دارای فرافکن اسمی از نوع گروه تعریف هستند که حرف تعریف معرفه آشکار داشته باشند. با توجه به این مطالب، سؤالی پیش می‌آید مبنی بر اینکه آیا باید چنین دیدگاهی را پذیرفت یا اینکه هسته تعریف (D) را یک مقوله نقشی در نظر گرفت که در همه زبان‌ها حضور دارد و فقط در برخی از زبان‌ها در قالب حرف تعریف معرفه تظاهر آوایی آشکار می‌یابد.

یاراحمدزهی (۱۳۸۸) به نقل از لاینز^۱ (۱۹۹۹) عنوان می‌کند که وی در ابتدا معرفگی را به صورت مفهوم آشنا بودن^۲

^۱ C. Lyons

^۲ familiarity

تعریف می‌کند، یعنی اینکه گروه اسمی معرفه هم برای گوینده و هم شنونده آشناست.

(6) a. The cat chased the mouse.

b. A cat chased the mouse.

(لاینز، ۱۹۹۹: ۷۸)

در مثال بالا (a-b) گروه اسمی «the cat» به صورت گروه اسمی معرفه همراه با حرف تعریف معرفه آمده است و نشان‌دهنده این مفهوم است که این گروه اسمی در ذهن گوینده و شنونده دارای مصداق آشنایی است. اما در ادامه لاینز (۱۹۹۹) به گسترش این مفهوم می‌پردازد و اینگونه عنوان می‌کند که مفهوم معرفگی باید با مفهوم تشخیص پذیری^۱ جایگزین شود و یک گروه اسمی در صورتی که برای شنونده قابل شناسایی باشد، معرفه می‌باشد. البته وی اگرچه معتقد است که مفهوم معرفگی در همه زبان‌ها وجود دارد و این مفهوم معرفگی باید دارای تظاهر دستوری آشکار است و اگر زبانی فاقد چنین حرف تعریف آشکاری باشد، این مفهوم در آن زبان فقط به کمک عوامل غیرزبانی و بافتی قابل درک است و مفهومی دستوری نیست.

افراد دیگری چون گیل^۲ (۱۹۸۷) نیز معتقدند که زبان‌ها را می‌توان برحسب اینکه دارای حرف تعریف هستند یا خیر به دو دسته متفاوت تقسیم کرد. از سوی دیگر زبان‌شناسانی چون جورجو و لانگوباردی^۳ (۱۹۹۱) و گیوستی^۴ (۲۰۰۲) و (۱۹۹۴) معتقدند که همه زبان‌ها دارای هسته تعریف می‌باشند، چه دارای حرف تعریف معرفه آشکار و چه فاقد آن باشند، و همین هسته نقشی است که باعث تعبیر اسم می‌شود. بررسی زبان‌هایی که فاقد حرف تعریف معرفه هستند مانند زبان لهستانی نشان می‌دهد که گروه اسمی بیان شده در این زبان که فاقد حرف تعریف معرفه است می‌تواند معادل یک گروه اسمی همراه با حرف تعریف معرفه در زبانی چون زبان انگلیسی باشد. بنابراین می‌توان گفت که معرفگی یک مقوله معنایی - کاربردی است که در همه زبان‌ها وجود دارد و فقط در برخی از آنها در قالب حرف تعریف معرفه تظاهر آوایی آشکار می‌یابد.

۴-۲. صفتهای اشاره

همان‌گونه که قبلاً نیز به آن اشاره شد، علاوه بر علامت معرفگی در حوزه نقشی گروه تعریف، گروه دیگری از عناصر نیز می‌توانند در لایه تعبیری - کلامی وارد شوند. این دسته، صفتهای اشاره هستند که زبان‌شناسان معمولاً آنها را جزء طبقه معرفها در نظر می‌گیرند. اجر (۲۰۰۳) در معرفی حوزه گروه تعریف عنوان می‌کند که در زبان انگلیسی دسته‌ای از عناصر وجود دارند که همانند حروف تعریف معرفه یا نکره یعنی the و a در لایه گروه تعریف وارد می‌شوند که آنها را صفتهای اشاره می‌نامیم، مانند کلمات that، this و یا حالت جمع آنها یعنی these و those. وی معتقد است که این دو گروه جایگاه یکسانی را اشغال می‌کنند و در توزیع تکمیلی یکدیگر هستند و به دلیل اینکه در حوزه گروه تعریف، فقط یک جایگاه یعنی هسته گروه تعریف برای این عناصر وجود دارد پس درون عبارت فقط یکی از آنها می‌تواند حضور یابد.

¹ identifiability

² D. Gil

³ G. Longobardi

⁴ G. Giusti

(7) *The this man.

(اجر، ۲۰۰۳: ۲۵۰)

جکنداف^۱ (۱۹۷۷) نیز معتقد است که حروف تعریف و صفات اشاره دارای جایگاه ساختاری واحدی هستند. اما باید عنوان کرد که بررسی‌های بیشتر زبان‌شناسی نشان داده است که برخلاف نظر اجر (۲۰۰۳) و یا جکنداف (۱۹۷۷) در بسیاری از زبان‌ها، این دو عنصر در توزیع تکمیلی یکدیگر قرار نمی‌گیرند و جایگاه‌های متفاوتی را اشغال می‌کنند، اما به دلیل تأثیر آنها در تعبیر و تفسیر اسم می‌توان اظهار کرد که هر دو متعلق به لایه تعبیری در گروه تعریف هستند. بنابراین می‌توان گفت که با توجه به مطالب بالا برخی از زبان‌شناسان به این مسأله اذعان کرده‌اند که حداقل یک فرافکن نقشی دیگر نیز در کنار فرافکن تعریف (D) در لایه تعبیری وجود دارد.

۳-۴. بررسی لایه تعبیری و عناصر موجود در آن در زبان فارسی

لایه تعبیری - کلامی در زبان فارسی نیز همسو با تقسیم‌بندی کلی که در زبان‌ها صورت گرفته است، لایه‌ای است که در آن اطلاعات تعبیری و بافتی جمله به صورت کدگذاری‌های نحوی نشان داده می‌شود. در زبان فارسی نیز در این لایه گروه تعریف وجود دارد که دارای هسته تعریف می‌باشد و جایگاه تعیین معرفه یا نکره بودن و یا عناصری چون صفات اشاره می‌باشد.

همان‌گونه که می‌دانیم در زبان فارسی معیار حرف تعریف معرفه آشکاری مانند برخی از زبان‌ها وجود ندارد. در مطالب قبل بیان کردیم که برخی از زبان‌شناسان چون لاینز (۱۹۹۹) معتقدند در صورتی در یک زبان گروه تعریف وجود دارد که آن زبان دارای حرف تعریف آشکار باشد. اما در مورد زبان فارسی باید عنوان کرد که گروه اسمی در این زبان همانند زبان‌های دارای حرف تعریف آشکار تعبیر و تفسیر می‌شود و بنابراین به پیروی از زبان‌شناسانی چون لانگوباردی (۱۹۹۴) فرض می‌کنیم که حتی در غیاب یک حرف تعریف معرفه، هسته نقشی تعریف همیشه تولید می‌شود و همین هسته نقشی است که باعث تعبیر اسم به صورت معرفه و یا نکره می‌شود. قمشی (۲۰۰۳) با استفاده از شواهد زبان فارسی نشان می‌دهد که وجود علامت جمع (ها) دارای معنای معرفگی برای اسمی است که به آن متصل شده است. وی بر این مبنا ساختار زیر را ارائه می‌کند.

(8) DEF] ϕ [DP [NP N-PL]

(قمشی، ۲۰۰۳: ۵۷)

قمشی (۲۰۰۳: ۶۶) به صراحت عنوان می‌کند که هسته تعریف در گروه اسمی فارسی حوزه معرفگی است و یا به عبارتی دیگر تنها گروه‌های اسمی معرفه ماهیت مقوله‌ای از نوع گروه تعریف دارند و به همین دلیل، وی این امر را که در حضور نشانه جمع (ها) گروه اسمی در فارسی خوانش معرفه خواهد داشت، این‌گونه توجیه می‌کند که حضور نشانه جمع تنها زمانی مجاز است که گروه اسمی مقوله‌ای از نوع گروه تعریف باشد و چون هسته تعریف حوزه معرفگی است بنابراین اسامی جمع همواره تعبیر معرفه خواهند داشت. وی در تأیید این امر مثالی ارائه می‌کند که نشان می‌دهد هرگاه اسم دارای نشانه جمع در جایگاه مفعول قرار گیرد، حتماً باید همراه با علامت مفعولی (را) به کار رود.

(۹) کتاب‌ها* (را) خواندم.

¹ R. Jackendoff

(قمشی، ۲۰۰۳: ۵۷)

وی چنین استدلال می‌کند که به پیروی از قمشی (۱۹۹۷b)، (را) هستهٔ یک فرافکن از نوع حالت^۱ است. که تنها یک گروه تعریف را به عنوان متمم می‌پذیرد و از آنجا که (کتاب‌ها) در جایگاه مفعولی لزوماً همراه علامت مفعولی به کار می‌رود نتیجه می‌گیرد که این گروه اسمی یک گروه تعریف است. به علاوه از نظر معنایی در زبان فارسی، گروه‌های اسمی مشخص شده همگی تعبیری معرفه دارند. همان‌گونه که در مثال‌های زیر مشاهده می‌شود در مثال (۱۰-الف) گروه اسمی به تنهایی به کار رفته است در مثال (۱۰-ب) و (۱۰-ج) به ترتیب به همراه صفت اشاره و یک سور عمومی آمده است.

(۱۰) الف- سگ جلوی در نشسته بود.

ب. آن گل‌های سفید

ج. همهٔ مهمان‌ها آمدند.

همان‌گونه که اشاره شد، زبان‌شناسان برای اثبات وجود فرافکن‌های نقشی از شواهد مختلفی استفاده می‌کنند که شواهد معنایی یکی از آن‌هاست. با توجه به این مطلب می‌توانیم اظهار کنیم که معرفگی نیز یک مقولهٔ معنایی- کاربردی است و حضور آن در همهٔ زبان‌ها می‌تواند شاهد خوبی برای حضور یک فرافکن نقشی متناظر با آن بر فراز گروه اسمی باشد. بنابراین می‌توانیم نتیجه بگیریم که در گروه اسمی همهٔ زبان‌ها از جمله زبان فارسی، فرافکنی از نوع تعریف تولید می‌شود که مقولهٔ معرفگی در آن به شکل مشخصهٔ $[±Def]$ تظاهر می‌یابد. این مشخصه با ارزش‌گذاری مشخصهٔ مشابه بر روی اسم هسته باعث می‌شود گروه اسمی به صورت معرفه یا نکره تعبیر شود.

در مورد مبحث (-ی) نکره نیز در زبان فارسی تحلیل‌های متفاوتی وجود دارد. معین‌زاده (۲۰۰۱) عنوان می‌کند که جایگاه ساختاری این عنصر، هستهٔ تعریف می‌باشد و علت اینکه این پسوند می‌تواند بر روی اسم‌ها یا برخی از سورها ظاهر شود، حرکت آنها به هستهٔ تعریف است. قمشی (۲۰۰۳) و به پیروی از وی معظمی (۱۳۸۵) (-ی) نکره را به دلیل ویژگی کمیتی آن در جایگاه هستهٔ گروه سور قرار می‌دهند. لاینز (۱۹۹۹) (-ی) نکره را در بافت غیرخبری^۲ در زبان فارسی معادل any و در بافت خبری مثبت^۳ معادل other یا some معرفی می‌کند. قمشی (۲۰۰۳) نیز معتقد است در جمله‌های منفی این عنصر معادل no در زبان انگلیسی است. وی به عنوان مثال، نمونه‌های زیر را عنوان می‌کند که در آنها no معادل (-ی) نکره در زبان فارسی است.

(۱۱) گفتم نه، هیچ احتیاجی نیست قسم بخوری.

I said no, there is no need for you to swear.

(۱۲) خبری نشد؟

Is there no news?

(۱۳) مشکلی نیست.

It's no problem.

(قمشی، ۲۰۰۳: ۲۸ و ۲۷)

¹ Kase Phrase (KP)² non- assertive³ positive- declarative

قمشی (۲۰۰۳) معتقد است هرگاه (-ی) نکره بر روی اسم‌هایی ظاهر شود که بدون آن هم می‌توانند در جملات واقع شوند، موجب خوانش کمیتی^۱ آن اسم می‌شوند، مانند any در زبان انگلیسی. وی چنین تأثیری را در جملات فارسی از طریق معادل انگلیسی جملات نشان می‌دهد.

(۱۴) منم که فعلاً خبری ندارم.

a- I too don't have any news right now.

معادل این جمله بدون یای نکره به صورت زیر می‌باشد.

b- I too don't have news right now.

(قمشی، ۲۰۰۳: ۴۷ و ۲۸)

وی همچنین اضافه می‌کند که ظاهر شدن (-ی) نکره با برخی از کمیت‌نماها در زبان فارسی (هر و هیچ) و یا عناصر کس و چیز که به آنها معنای something و someone را می‌دهد، اجباری است. بدین ترتیب قمشی این عنصر را یک عنصر نکره‌ساز کمیتی معرفی می‌کند که در هسته گروه کمیت‌نما تولید می‌شود. در زبان فارسی -ی نکره می‌تواند بر روی صفت نیز قرار گیرد و یا گاهی به جای آن حرف تعریف نکره «یک» به کار رود.

(۱۵) الف- درخت بلندی

ب- یک مرد خوب

بنابراین می‌توان عنوان کرد که عنصر نکره‌ساز در زبان فارسی می‌تواند به عنوان یک عنصر مستقل عمل کند و فقط به صورت تظاهر یک مشخصه بر روی اسم نمی‌باشد. در مورد این مقوله در زبان فارسی می‌توان این‌گونه اظهار کرد که همان‌گونه که اشاره شد حرف تعریف معرفه به معنای خاص آن وجود ندارد و ارزش مشخصه‌ای مقوله تعریف از نوع $[±Def]$ خواهد بود که مشخصه تعبیرناپذیری از همین نوع را بر روی هسته اسمی ارزش‌گذاری نموده و در نهایت به اسم خوانشی معرفه می‌بخشد. در مواردی نیز که هسته تعریف دارای مشخصه $[-Def]$ باشد نیز پس از برقراری رابطه مطابقه با اسم هسته، گروه اسمی خوانش نکره می‌یابد که تظاهر آشکار آن بر روی اسامی و گاهی صفت‌ها به صورت (-ی) نکره خواهد بود. بنابراین -ی به صورت مشخصه $[-Def]$ در هسته گروه تعریف در زبان فارسی قرار دارد که پس از برقراری رابطه مطابقه با هسته اسمی یا صفت، مشخصه تعبیرناپذیری از همین نوع را بر روی آن ارزش‌گذاری می‌نماید. از دیگر عناصری که در لایه تعبیری گروه اسمی ظاهر می‌شود، صفت‌های اشاره می‌باشند. اجر (۲۰۰۳) در معرفی حوزه گروه تعریف عنوان می‌کند که در زبان انگلیسی دسته‌ای از عناصر وجود دارند که همانند حروف تعریف معرفه یا نکره یعنی the و a در لایه گروه تعریف وارد می‌شوند که آنها را صفت‌های اشاره می‌نامیم، مانند کلمات that, this و یا حالت جمع آنها. وی در ادامه بیان می‌کند که این صفت‌های اشاره با حروف تعریف تفاوت‌هایی نیز دارند، از جمله این صفات، برخلاف حروف تعریف می‌توانند بدون اسم نیز بیایند و در آن صورت ضمیر اشاره نامیده می‌شوند.

(16) I ate that.

(اجر ۲۰۰۳: ۸۸)

اجر (۲۰۰۳) علیرغم بیان تفاوت‌هایی که میان صفات اشاره و حروف تعریف وجود دارد، معتقد است که این دو گروه

^۱ quantitative reading

جایگاه یکسانی را اشغال می‌کنند و در توزیع تکمیلی یکدیگر هستند و به دلیل اینکه در حوزه گروه تعریف، فقط یک جایگاه یعنی هسته گروه تعریف برای این عناصر وجود دارد پس درون عبارت فقط یکی از آنها می‌تواند حضور یابد.

(17) *The this man.

(اجر ۲۰۰۳: ۲۵)

جکنداف (۱۹۷۷) نیز معتقد است که حروف تعریف و صفات اشاره دارای جایگاه ساختاری واحدی هستند اما باید گفت که بررسی‌های بیشتر زبان‌شناسی نشان داده است که برخلاف نظر اجر (۲۰۰۳) و یا جکنداف (۱۹۷۷) در بسیاری از زبان‌ها، این دو عنصر در توزیع تکمیلی یکدیگر قرار نمی‌گیرند و جایگاه‌های متفاوتی را اشغال می‌کنند، اما به دلیل تأثیر آنها در تعبیر و تفسیر اسم می‌توان اظهار کرد که هر دو متعلق به لایه تعبیری در گروه تعریف هستند. بنابراین دو فرضیه متفاوت در مورد جایگاه صفت‌های اشاره مطرح است. نخست این که، به این دلیل که صفت‌های اشاره در تعبیر گروه اسمی مؤثر هستند، جایگاه آن‌ها را در لایه تعبیری در نظر بگیریم و نظر دوم این که، این عناصر در لایه میانی تولید می‌شوند و با حرکت به جایگاه بالاتر بیایند. این دو فرضیه در زبان‌های مختلف بررسی شده است و افراد مختلفی چون اجر (۲۰۰۳)، جکنداف (۱۹۷۷)، گیوستی (۱۹۹۴a)، برنشتین^۱ (۱۹۹۷) صفت‌های اشاره را مورد بررسی قرار داده‌اند. باید عنوان کرد که فرضیه دوم با اشاره به زبان‌هایی مطرح شده است که صفت اشاره در آن‌ها می‌تواند در جایگاه‌های پایین گروه اسمی نیز قرار گیرد. در زبان فارسی با توجه به اینکه صفت اشاره از همه توصیف‌کننده‌های دیگر بالاتر قرار می‌گیرد، پذیرش فرضیه اول می‌تواند توجیه مناسبی برای حضور آن در لایه تعبیری باشد، ولی اگر بخواهیم فرضیه دوم را بپذیریم ناچار به توجیه حرکت اجباری این عنصر از لایه میانی به لایه بالاتر می‌شویم. علت چنین حرکت اجباری به لایه تعبیری، نیاز گروه تعریف به عنصر آشکاری نیست زیرا در حضور یک عنصر آشکار مانند سور عمومی نیز باز این عنصر بالاتر از سایر عناصر تولید می‌شود. پس همان‌گونه که عنوان شد صفات اشاره در زبان فارسی در ترتیب قرارگیری عناصر بالاتر از توصیف‌کننده‌ها قرار می‌گیرند آنچنان که در مثال‌های زیر نیز مشاهده می‌شود.

(۱۸) الف. آن درخت بزرگ

ب. این کتاب داستان

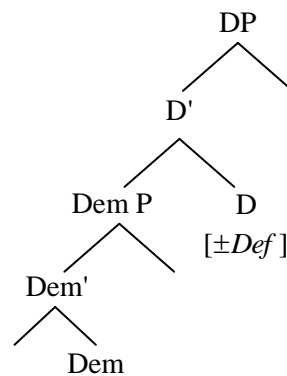
ج. آن همه خانه‌های بزرگ

بنابراین با توجه به چنین ترتیبی و این که صفات اشاره در تعبیر معنایی اسم نیز شرکت می‌کنند می‌توان نتیجه گرفت این عناصر در لایه تعبیری گروه اسمی قرار دارند و قرارگیری آن در لایه میانی و سپس جابه‌جایی آن را، با توجه به اصل اقتصاد در زبان که اصلی مهم در برنامه کمینه‌گراست، نمی‌پذیریم.

با توجه به این مطالب می‌توان اظهار کرد که ساخت درونی مربوط به عناصر معرفه و صفات اشاره در زبان فارسی به صورت (۱۹) می‌باشد.

^۱ J. Bernstein

(۱۹)



حال با توجه به داده‌های بالا می‌توان اظهار کرد که در لایهٔ تعبیری گروه اسمی زبان فارسی حداقل دو حوزهٔ مستقل وجود دارد که هر کدام جایگاه عناصری هستند که در تعبیر و تفسیر اسم دخالت دارند. این حوزه‌ها مربوط به تعیین معرفه یا نکره بودن گروه اسمی و صفات اشاره می‌باشند.

۵. بررسی لایهٔ دوم (لایهٔ میانی - توصیفی) در گروه تعریف

همان‌گونه که در بخش تناظر میان گروه اسمی و بند اشاره کردیم، گروه‌های اسمی نیز همانند بندها دارای لایهٔ میانی می‌باشند که جایگاه فرافکن‌های نقشی می‌باشد و به‌طور عمده برای توصیف هستهٔ اسمی به کار می‌روند. در تولید گروه‌های اسمی عناصر واژگانی کمینه و بیشینه‌ای وجود دارند که بین لایهٔ تعبیری و لایهٔ معنایی که متعلق به واژگان است قرار می‌گیرند. این عناصر در حقیقت متعلق به فرافکن‌های نقشی همین لایهٔ میانی هستند. به علاوه با شواهد ساخت‌وازی همچون حضور عناصر تصریفی بر روی اسم هسته نشان می‌دهد، فرافکن نقشی متناظر با آن گروه اسمی موجود است. به عنوان مثال با مشاهدهٔ علامت جمع بر روی اسم می‌توان دریافت که این علامت مربوط به یک فرافکن نقشی یعنی گروه شمار^۱ می‌باشد که در لایهٔ میانی - توصیفی قرار دارد. زبان‌شناسان بسیاری به وجود چنین لایهٔ میانی در توصیف گروه‌های اسمی و بندها اذعان کرده‌اند. چینگوئه (۱۹۹۴) این‌گونه عنوان می‌کند که در این لایهٔ میانی - توصیفی، عناصر توصیف‌کننده‌ای برای اسم‌ها و فعل‌ها قرار دارند. وی این عناصر توصیفی درون بندها را قید و برای اسم‌ها، صفت در نظر می‌گیرد. علاوه بر گروه شمار و صفت‌ها، عناصر دیگری نیز در این لایه قابل شناسایی می‌باشند از جمله گروه ممیز^۲ و گروه حرف اضافه‌ای که در بخش‌های بعد به ترتیب به بررسی گروه شمار، گروه ممیز، صفت‌ها و گروه حرف اضافه‌ای می‌پردازیم.

۵-۱. شمار

حضور گروه شمار به عنوان گروه نقشی در بسیاری از زبان‌ها به اثبات رسیده است. برخی از زبان‌شناسان مانند قمشی (۲۰۰۳) آن را معادل گروه زمان در بند دانسته‌اند. چامسکی (۱۹۹۵) نیز اظهار می‌کند که اگرچه ویژگی جنس دستوری یک ویژگی ذاتی^۳ است و متعلق به واژه می‌باشد و نمی‌توان آنرا جدا کرد، اما ویژگی شمار یک ویژگی انتخابی^۴ است که یا قبل از وارد شدن اسم به ساخت نحوی به آن اضافه می‌شود یا از طریق تشکیل یک فرافکن نقشی جداگانه به

^۱ number phrase (Num p)

^۲ classifier phrase (Class p)

^۳ intrinsic

^۴ optional

ساخت نحوی وارد می‌شود. در سال‌های اخیر تقریباً اکثر زبان‌شناسان با این عقیده موافق هستند که برای شمار، گروه نقشی مستقلی باید در نظر گرفت، زیرا این گروه در گروه تعریف نقش مهمی را در تفسیر و تعبیر و مجاز شمردن گروه اسمی ایفا می‌کند.

زبان‌شناسانی چون ریتر (۱۹۹۱)، چینکوئه (۱۹۹۴)، پانایوتیدس^۱ (۲۰۰۲) نیز به حضور چنین گروه نقشی، یعنی گروه شمار، به طور مستقل درون گروه تعریف اذعان می‌کنند و بوسیله حضور این گروه برخی روابط پیچیده زبانی را تبیین می‌نمایند.

در زبان فارسی نیز مقوله شمار مورد بررسی قرار گرفته است. قمشی (۲۰۰۳) در مورد حضور یا عدم حضور گروه شمار در زبان فارسی معتقد است، تکواژ جمع در زبان فارسی یک تکواژ اشتقاقی است و یک مفهوم نقشی و تصریفی نمی‌باشد بنابراین باید به همراه اسم وارد فرایند اشتقاق شود و به طور مستقل در یک فرافکن نقشی تولید نمی‌شود. قمشی (۱۹۹۶) نیز با استفاده از معیار آوایی تکیه بر بودن تکواژ جمع و در نظر گرفتن آن به عنوان یک تکواژ سطح کلمه آن را یک تکواژ اشتقاقی معرفی می‌کند که برخلاف تکواژهای صرفی قابلیت فرافکنی نداشته و نمی‌تواند گروه نقشی جداگانه‌ای تشکیل دهد. وی عنوان می‌کند که این تکواژ جمع مربوط به واژگان می‌باشد و اسم‌ها به صورت مفرد و جمع در واژگان وجود دارند و به همان شکل می‌توانند وارد ساخت‌های نحوی شوند.

در مورد حضور گروه شمار در لایه میانی زبان فارسی مثال‌هایی را می‌توان ذکر کرد که فقط در صورتی می‌توان آنها را تبیین نمود که به این مسأله قائل شویم که عنصر جمع یک عنصر تصریفی است و گروه مستقلی به نام گروه شمار برای آن موجود است. به عنوان مثال جملات (۲۰) و (۲۱) میان دو معنی «کفش و لباس‌ها»، «کت و شلوارها» و «کفش‌ها و لباس‌ها»، «کت‌ها و شلوارها» ابهام دارند.

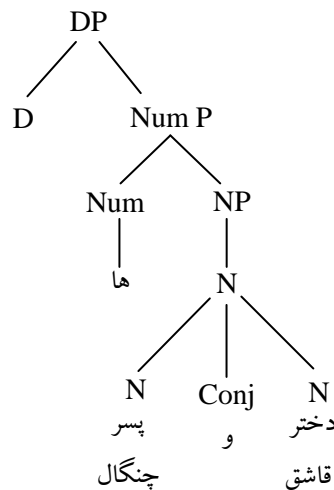
(۲۰) قاشق و چنگال‌ها را روی میز گذاشتم.

(۲۱) دختر و پسرها مشغول بازی هستند.

ابهام معنایی این جملات در صورتی قابل تبیین است که در ساخت چنین جملاتی گروهی مستقل به نام گروه شمار در نظر بگیریم، ساخت شماره (۲۲) نشان می‌دهد که معنای دوم این جملات یعنی «قاشق‌ها و چنگال‌ها» و «دخترها و پسرها» به این دلیل است که دو اسم مذکور، در زیر هسته اسمی با یکدیگر همپایه شده‌اند و گروه شمار، نقش جمع کردن مجموعه این دو اسم را ایفا می‌کند، اما چون تکواژ جمع ظاهراً بر روی اسم دوم قرار گرفته است به نظر می‌رسد که فقط اسم دوم جمع شده است.

^۱ P. Panagiotidis

(۲۲)

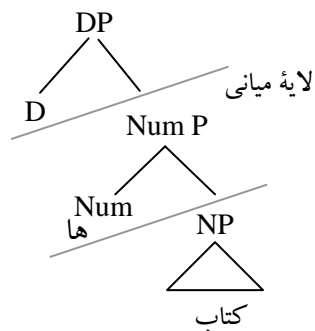


بنابراین می‌توان عنوان کرد که شمار مطابق با نظر بسیاری از زبان‌شناسان از جمله چامسکی (۱۹۹۵)، ریتز (۱۹۹۱)، چینکوئه (۱۹۹۴) و پاناگیوتیدس (۲۰۰۲) مفهومی تصریفی و نقشی می‌باشد و در نظر گرفتن آن به عنوان یک عنصر تصریفی به لحاظ نظری نیز بهتر است.

از بررسی مطالب بالا در مورد داده‌های زبان فارسی می‌توان به این نتیجه رسید که در لایه میانی، فرافکنی به نام گروه شمار وجود دارد که در هسته آن علامت جمع (ها) و یا اعداد قرار می‌گیرند. به عنوان مثال به ساختار درونی این گروه اسمی در (۲۳) توجه کنید.

(۲۳) الف- کتاب‌ها

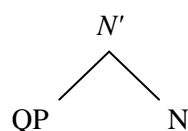
ب-



۲-۵. گروه ممیز

زبان‌شناسانی چون سمیعان (۱۹۸۳) به دلایل مختلف از جمله عدم آمدن سورها قبل از اعداد، عنوان می‌کنند که در زبان فارسی اعداد جزء سورها محسوب می‌شوند. سمیعان معتقد است که در زبان فارسی اعداد هیچ‌گاه بدون ممیز ظاهر نمی‌شوند. به همین منظور، وی اعداد را در مشخص‌گر گروه سورا^۱ و ممیزها را در هسته این گروه قرار می‌دهد. سمیعان (۱۹۸۳) به دلیل این که نقش اعداد، ممیزها و سورها را بیان کمیت اسم می‌داند، جایگاه آن‌ها را در مشخص‌گر N^۱ تعیین می‌کند (نمودار ۲۴).

^۱ Quantifier phrase (QP)



(۲۴)

(سمیعان، ۱۹۸۳:۱۶۱)

قمشی (۱۹۹۶) نیز هم‌سو با نظر سمیعان معتقد است که وجود ممیز در کنار اعداد ضروری است. این زبان‌شناسان معتقدند که به کار بردن عدد بدون ممیز در کنار اسم، عبارتی غیردستوری می‌سازد.

(۲۵) این سه کتاب را خریدم.

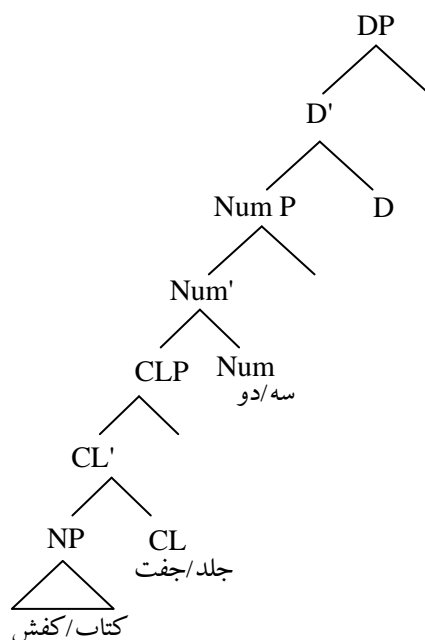
(سمیعان، ۱۹۸۳:۱۴۲)

سمیعان به دلیل چنین وابستگی میان عدد و ممیز، عنوان می‌کند که آنها درون یک فرافکن یعنی گروه سور قرار دارند. در مورد این مسأله باید عنوان کرد که هر چند جمله (۲۵) از نظر فارسی زبانان، جمله غیردستوری نمی‌باشد اما در اکثر زبان‌ها مانند ژاپنی و عبری میان اعداد و ممیزها وابستگی وجود دارد. در زبان فارسی اعداد معمولاً به همراه ممیز در عبارت ظاهر می‌شوند.

(۲۶) دو جفت کفش

(۲۷) سه جلد کتاب

(۲۸)



در جریان اشتقاق چنین نموداری، گروه اسمی با یک ممیز که هسته یک فرافکن نقشی به نام گروه ممیز می‌باشد ترکیب شده و به دلیل اینکه هسته چنین گروهی دارای مشخصه کمی تعین‌ناپذیری از نوع [UQ] می‌باشد، بنابراین برای ارزش‌گذاری چنین مشخصه‌ای حضور گروه عدد الزامی می‌شود و اگر این امر اتفاق نیفتد، بر اثر عدم بازبینی مشخصه اشتقاق همگرا نمی‌شود. بنابراین می‌توان عنوان کرد که گروه شمار یا عدد می‌تواند بدون حضور ممیز در گروه اسمی حاضر شود اما عکس آن امکان‌پذیر نمی‌باشد، یعنی در صورت گروه ممیز، حضور گروه عددی نیز الزامی می‌باشد. با توجه به مطالب مطرح شده می‌توان اظهار کرد در زبان فارسی در لایه میانی گروه تعریف، گروه دیگری به نام گروه ممیز وجود دارد که در جایگاه هسته آن عنصر ممیز به کار می‌رود. چنین عنصری دارای مشخصه تعین‌ناپذیر [+کمیت]

چینکوئه (۱۹۹۴) دلیل دیگری نیز در رد فرضیه اتصال صفت‌ها ارائه می‌کند. وی عنوان می‌کند که در حوزه گروه تعریف تعداد محدودی صفت می‌توانند حضور یابند یعنی اینکه بین هسته گروه تعریف و گروه اسمی تعداد محدودی گروه نقشی وجود دارد که صفت‌ها می‌توانند در مشخص‌گر آن‌ها قرار گیرند، در حالیکه در عمل اتصال چنین محدودیتی معنا ندارد و هر تعداد صفت می‌تواند از طریق اتصال در کنار گروه اسمی قرار گیرند. در مورد جایگاه زیرساختی صفت در زبان فارسی نیز فرضیه‌های مختلفی وجود دارد. کهنمویی‌پور (۲۰۰۳) به بررسی داده‌های زبان فارسی پرداخته است و به پیروی از چینکوئه (۱۹۹۴)، ترتیب صفت‌ها و اسم را برخلاف تفاوت‌های ظاهری آنها در زبان‌ها یکسان دانسته و جایگاه زیرساختی صفت‌ها را مشخص‌گر یک گروه نقشی قبل از اسم در نظر می‌گیرد که ترتیب این گروه‌های نقشی، ترتیب این صفت‌ها را می‌سازند. بنابراین وی جایگاه زیرساختی توصیف‌گرهای اسمی در زبان فارسی را قبل از اسم در نظر می‌گیرد و تفاوت در جایگاه روساختی را به دلیل حرکت نحوی اسم فرض می‌کند. وی در اثبات این مسئله که جایگاه زیرساختی صفت‌ها در سمت چپ اسم است، مثال‌هایی از زبان فارسی ارائه می‌کند که در روساخت نیز این جایگاه حفظ شده است مثال‌هایی چون (شیرزن- بزرگ مرد و...) یا در اشعار زبان فارسی چون (بیچاره خلق) یا مواردی که کسره اضافه بین موصوف و صفت نباشد چون (خوب مرد) یا استفاده از صفت عالی (شیک‌ترین ماشین) یا صورت مصدری چون (کتاب فروختن به جای فروختن کتاب). تحلیل کهنمویی‌پور (۲۰۰۳) از بررسی این داده‌ها این است که جایگاه اصلی صفت‌ها قبل از اسم است و جایگاه روساختی آنها حاصل حرکت اسم به یک فرافکن نقشی قبل از صفت است. پذیرش چنین تحلیلی در مورد داده‌های زبان فارسی می‌تواند با ترتیب جهانی‌ای که چینکوئه (۱۹۹۴) عنوان می‌کند و در آن جایگاه اسم را پس از عناصر توصیف‌گر اسم قرار می‌دهد، هماهنگ باشد، علاوه بر آن داده‌های زبان فارسی را نیز می‌توان طبق چنین تحلیلی به خوبی تبیین نمود. می‌توان گفت که مسئله قرار گرفتن توصیف‌گر قبل از اسم و جابه‌جایی اسم در بسیاری از زبان‌ها قابل پذیرش است و می‌توان آن را به عنوان یک کلیت عام برای زبان‌ها در نظر گرفت، بنابراین زبان فارسی نیز همسو با چنین جریانی با پذیرش حرکت اسم به قبل از عناصر توصیف‌گر جزء این کلیت زبان‌ها قرار می‌گیرد. بنابراین داده‌های زبان فارسی نشان‌دهنده این مطلب هستند که صفت‌ها به صورت فرافکن نقشی در زبان فارسی ظاهر می‌شوند. این فرافکن نقشی در حقیقت یک فرافکن توصیفی از نوع صفت است که آن را به صورت گروه توصیف‌گر یا گروه صفتی نشان می‌دهیم. این عناصر در جایگاه مشخص‌گر و یا متمم خود می‌توانند عناصر دیگری را به عنوان موضوع بپذیرند. این فرافکن در حوزه میانی قرار دارد که محل قرارگیری صفت‌ها می‌باشد. گروه اسمی نیز در این ترتیب پس از صفت قرار می‌گیرد که بر اثر جابه‌جایی به قبل از آن حرکت می‌کند.

۴-۵. گروه حرف اضافه‌ای

یکی دیگر از گروه‌های توصیف‌کننده اسم درون گروه تعریف، گروه حرف اضافه‌ای می‌باشد.

(۳۳) کتاب روی میز

(۳۴) ساعت روی دیوار

استفاده از گروه حرف اضافه‌ای به عنوان توصیف‌کننده گروه اسمی، کاربرد بسیاری در بین کاربران زبان ندارد و کاربران زبان تمایل دارند به جای چنین ساختی از ساخت‌های دیگر چون بندهای موصولی و یا صفت برای رساندن منظور خود استفاده کنند، مانند (۳۵).

(۳۵) کتابی که روی میز است.

(۳۶) ساعت دیواری

همچنین باید عنوان کرد که این توصیف‌کننده‌ها به همراه عناصر دیگری چون عدد، ممیز و صفت نیز بکار می‌روند که در صورت همراه شدن با چنین عناصری پس از همه آنها قرار می‌گیرد، مانند (۳۷).

(۳۷) آن دو جفت کفش مشکی روی جا کفشی

گروه حرف اضافه در مواردی به همراه اسم ملکی نیز بکار می‌رود که در صورت حضور اسم ملکی، گروه حرف اضافه‌ای از نظر ترتیب قرارگیری به هسته اسمی نزدیکتر می‌باشد، مانند (۳۸).

(۳۸) وسایل درون خانه ما

در مورد گروه حرف اضافه‌ای می‌توان عنوان کرد که این گروه به عنوان یک سازه پیشینه و فرافکنی نقشی در حوزه میانی - توصیفی گروه تعریف تولید می‌شود که مشخص‌گر آن جایگاه تولید حرف اضافه می‌باشد. هسته این فرافکن نقشی نیز دارای مشخصه تعبیرناپذیری از نوع $[U\phi]$ می‌باشد که برای ارزش‌گذاری آن ناگزیر است که با فرافکنی که حاوی یک هسته اسمی می‌باشد ترکیب شده تا با آن وارد رابطه تطابق شود. با توجه به داده‌هایی که ارائه شد می‌توان جایگاه آن را به عنوان گروه نقشی در حوزه میانی و پایین‌تر از گروه صفتی قرار داد.

۶. بررسی لایه سوم (لایه واژگانی - معنایی) در گروه تعریف

در این بخش به بررسی لایه سوم که لایه واژگانی - معنایی نامیده می‌شود، می‌پردازیم. ابتدا به بررسی گروه‌های اسمی و شباهت‌هایی که میان آنها و گروه‌های فعلی در مورد پذیرش موضوع وجود دارد، پرداخته می‌شود و سپس این لایه را در زبان فارسی مورد بررسی قرار می‌دهیم. در این بخش نظرات مختلف زبان‌شناسان در مورد لایه معنایی گروه اسمی را بیان خواهیم کرد.

۶-۱. بررسی ساخت موضوع درون گروه اسمی

هر محمول دارای ساختار موضوعی خاص خود می‌باشد که از طرق مختلف بر روی رفتار دستوری محمول تأثیر می‌گذارد. نحوه قرارگیری موضوعات یک محمول، انعکاسی از معنای واژگانی آن است. بنابراین می‌توان این‌گونه عنوان کرد که ساختار موضوعی محمول از خصوصیات معنایی آن گرفته شده است.

همان‌گونه که قبلاً نیز به آن اشاره شد، توجه به این مسأله که برخی از اسم‌ها رفتاری مشابه فعل‌ها دارند و اینکه قادرند موضوعاتی را بپذیرند و به آنها نقش معنایی اعطا کنند، از گذشته مورد توجه برخی از زبان‌شناسان قرار گرفته است. بررسی‌های چامسکی (۱۹۷۰) و ابنی (۱۹۸۷) نشان‌دهنده این مطلب است.

در مورد گروه‌های اسمی و نحوه موضوع‌پذیری آنها نظرات مختلفی وجود دارد. ناپولی^۱ (۱۹۸۹) معتقد است که همه اسم‌ها نمی‌توانند ساختار موضوعی داشته باشند و محمول واقع شوند که بیشتر اسم‌های ذات از آن جمله‌اند. وی به عنوان مثال اسم ذات «wallet» را عنوان می‌کند و معتقد است چنین اسمی نمی‌تواند محمول اسم‌های دیگر باشد.

(39) a. I prefer yesterday's wallet.

b. Sue bought a wallet of leather.

(ناپولی، ۱۹۸۹: ۵۳ و ۳۴)

وی در ادامه اظهار می‌کند که گروه دیگری از اسم‌ها وجود دارند که برخلاف اسم‌های ذات دارای ساختار موضوعی اجباری هستند و به عنوان محمول در جمله عمل می‌کنند. او این دسته از اسم‌ها را اسم‌های معنی‌ناמיד. بنابراین باید میان این دسته از اسم‌ها و اسم‌های فاقد ساختار موضوعی تفاوت وجود داشته باشد.

^۱. D. J. Napoli

همان‌طور که در مثال (۴۰) مشاهده می‌شود، اسم‌های «death» و «destruction» به عنوان اسم معنی در نظر گرفته می‌شوند و «John» و «the city» به عنوان موضوع برای چنین محمول‌هایی محسوب می‌شوند.

- (40) a. The death of John
b. The destruction of the city

(ناپولی، ۱۹۸۹: ۵۴ و ۳۴)

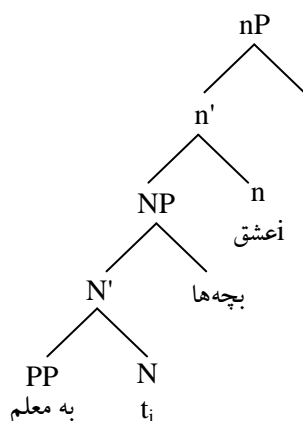
ناپولی در ادامه بحث خود به این نتیجه می‌رسد که اسم‌های دارای ساختار موضوعی، برخلاف صفت‌ها، می‌توانند در مشخص‌گر خود موضوعی داشته باشند و به آن نقش معنایی اعطا کنند. البته وی این مطلب را اضافه می‌کند که هر عنصر در مشخص‌گر گروه اسمی نیز لزوماً موضوع آن نیست. بنابراین از نظر ناپولی (۱۹۸۹) اسم‌ها همیشه محمول نبوده و موضوع آنها نیز می‌تواند در جایگاه مشخص‌گر آنها قرار گیرد. با در نظر گرفتن این مطالب می‌توان اظهار کرد که بیشتر اسم‌های معنی و اسم‌های مشتق از فعل دارای ساختار موضوعی بوده و در فرافکن بیشینه خود می‌توانند به بیش از یک موضوع، نقش معنایی اعطا کنند.

با توجه به این مطالب در مورد گروه اسمی می‌توان عنوان کرد که زبان فارسی نیز همانند سایر زبان‌ها دارای دو دسته اسم می‌باشد. اسم‌های گروه اول که به آنها اسم‌های ذات گفته می‌شود مانند (کتاب، قلم و...) که ساختار موضوع نداشته و ممکن است به همراه یک اسم ملکی در جمله ظاهر شوند مانند «کتاب علی». در این گونه مثال‌ها که شامل اسم ملکی هستند به پیروی از ریتر (۱۹۹۲ و ۱۹۹۱) جایگاه اسم ملکی را در مشخص‌گر گروه اسمی کوچک در نظر می‌گیریم. گروه دوم از اسم‌ها، اسم‌های معنی هستند که شامل اسم‌های مشتق از فعل نیز می‌باشند که دارای ساختار موضوعی بوده و در فرافکن بیشینه خود می‌توانند بیش از یک موضوع بپذیرند. این گونه گروه‌های اسمی، همانند گروه فعلی می‌توانند موضوعاتی را بپذیرند و به آنها نقش معنایی اعطا کنند، یعنی همان‌گونه که فعل‌ها دارای ساختار چندلایه بوده و می‌توانند در جایگاه مشخص‌گر و متمم خود موضوعاتی را پذیرفته و به آنها نقش معنایی اعطا کنند، گروه‌های اسمی نیز به پیروی از اجر (۲۰۰۳) دارای ساختار چندلایه بوده و قادر هستند موضوعاتی را بپذیرند. نمونه‌های زیر تناظر میان بندها و گروه تعریف را به خوبی نشان می‌دهد.

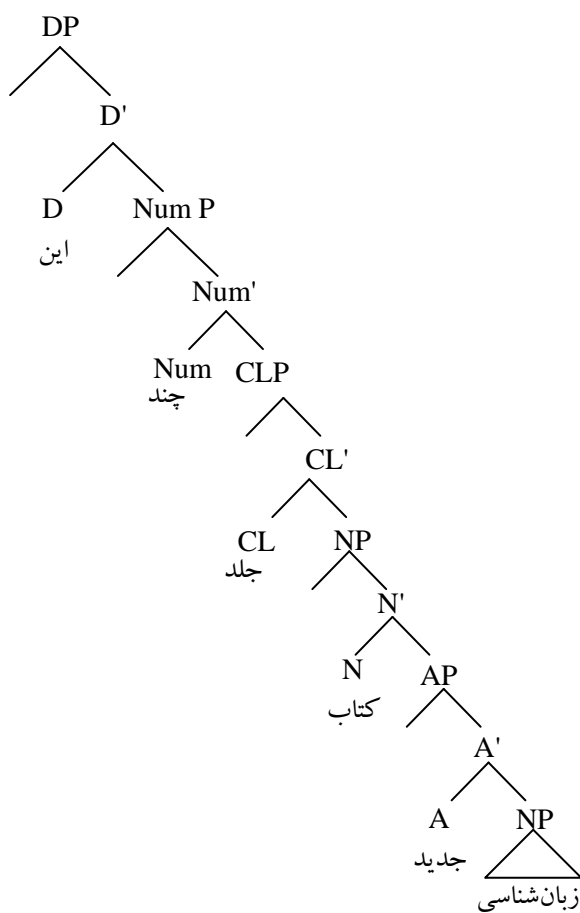
(۴۱) الف- بچه‌ها به معلم عشق می‌ورزند.

ب- عشق بچه‌ها به معلم

به نظر هورنشتین (۱۹۹۹) عناصر در فرافکن واژگانی خود به موضوع‌هایی نقش معنایی اطلاق می‌کنند. بدین ترتیب یک عنصر یا در جایگاه شاخص خود و یا در جایگاه متمم فرافکن واژگانی خود باید موضوعاتی را بپذیرد و به آنها نقش معنایی اعطا کند. بر این اساس، محمول فعلی بزرگ در مشخص‌گر و متمم خود موضوعاتی را پذیرفته و به آنها نقش معنایی اعطا کرده و سپس حرکت می‌کند و به هسته فعلی کوچک متصل شده تا به عنصری که در مشخص‌گر گروه اسمی کوچک قرار دارد، نقش معنایی کنش‌گر را اعطا کند. این حرکت نیز همان‌گونه که عنوان شد، به دلیل قوی بودن مشخصه فعلی هسته فعل کوچک می‌باشد. در مورد گروه اسمی و عبارت (۴۱-ب) نیز به دلیل هماهنگی میان جملات و عبارات اسمی، ساخت مشابهی را برای آن در نظر می‌گیریم، بدین ترتیب که دارای لایه اسمی کوچک و لایه اسمی بزرگ می‌باشد و در جایگاه مشخص‌گر و متمم خود عناصری را به عنوان موضوع پذیرفته و به آنها نقش معنایی اعطا می‌کند.



با توجه به مطالب بالا می‌توان نتیجه گرفت که لایه واژگانی، محل اعطای نقش‌های معنایی مختلف می‌باشد که در حوزه گروه اسمی اعطا می‌شوند. نمودار درختی زیر می‌تواند نشان‌دهنده لایه‌های مختلف در گروه اسمی باشد. (۴۳) این چند جلد کتاب جدید زبان‌شناسی



۷. نتیجه‌گیری

در مقاله حاضر نخست به بررسی تناظری که میان گروه اسمی و گروه فعلی وجود دارد پرداخته شد. سپس با ارائه داده‌هایی نشان داده شد که گروه اسمی نیز همانند گروه فعلی از سه لایه متفاوت تعبیری، توصیفی و نقش‌های معنایی تشکیل شده است. این لایه‌ها در زبان فارسی نیز هم‌سو با سایر زبان‌ها وجود دارد که در هر لایه عناصر مختلفی متناسب با آن حوزه موجود است. بدین ترتیب که در لایه تعبیری گروه تعریف، مشخصات مربوط به تعبیر گروه اسمی از جمله معرفه یا نکره بودن گروه اسمی مشخص می‌شود. در لایه دوم یا لایه توصیفی گروه‌های نقشی مختلف چون گروه صفتی و یا گروه شمار قرار دارند که نقش توصیف گروه اسمی را به عهده دارند و در لایه واژگانی نیز نقش‌های معنایی مناسب به موضوعات اعطا می‌شود.

کتابنامه

- معظمی، آرزو (۱۳۸۵). نحو گروه تعریف در زبان فارسی. رساله دکتری. دانشگاه تهران.
- یاراحمدزهی، ناهید (۱۳۸۸). گروه تعریف در بلوچی سرحدی در چارچوب نحو کمینه‌گرا. رساله دکتری. دانشگاه تهران.
- Abney, S. (1987). *The English Noun Phrase in its Sentential Aspect*. Ph. D. Dissertation. MIT press.
- Adger, D. (2003). *Core Syntax, A Minimalist Approach*. Oxford: Oxford University Press.
- Bernstein, J. (1993). *Topics in the Syntax of Nominal Structure across Romance*. PhD. Dissertation. University of New York.
- Bernstein, J. (1997). Demonstratives and Reinforces in Romance and German Languages. *Lingua* 102, 81-113.
- Carstens, V. (1991). *The Morphology and Syntax of Determiner Phrases in kiswahili*. PhD dissertation UCLA.
- Carstens, V. (2000). Concord in minimalist theory. *Linguistic inquiry* 31, 9-55.
- Chomsky, N. (1970). Remarks on Nominalization. NR. Jacobs & P. Rosenbaum (ed.). *Readings in English Transformational Grammar* 184-221. Ginn, Waltham, Mass.
- Chomsky, N. (1995). *The Minimalist program*. Cambridge, Mass: MIT press.
- Cinque, G. (1994). On the evidence of partial N- movement in Romance DP. In G. Cinque, J. Koster, J. Y. Pollock, L. Rizzy, and R. Zanuttinio. (eds.), *Paths Toward Universal Grammar: Studies in Honour of Richards* 85-110. MA: MIT press.
- Cinque, G. (1999). *Adverbs and Functional Heads: A Cross Linguistic Perspective*. New York. Oxford University Press.
- Crisma, P. (1990). *Functional Categories Inside the Noun Phrase: A Study on the Distribution of Nominal Modifiers*, Venice. University of Venice. Italy.
- Ghomeshi, J. (1996). *Projection and Inflection: A study of Persian Phrase Structure*. PhD. Dissertation. University of Toronto.
- Ghomeshi, J. (1997b) Topics in persian VPS. *Lingua* 102, 133-167.
- Ghomeshi, J. (2003). Plural marking, indefiniteness and the noun phrase. *Studia Linguistica* 57(2), 47- 74.
- Gil, D. (1987). Definiteness, noun phrase configurationality, and the count- mass distinction. In E. Reuland & A. G. B. Meulen (eds.). *The Representation of (In) Definiteness* 78-95 MA: MIT Press.
- Giorgi, A. & Longobardi, G. (1991). *The Syntax of Noun Phrases*. Cambridge. Cambridge University press.

- Giusti, G. (1994). Heads and modifiers among determiners. In G. Cinque & G. Giusti (eds.). *Advances in Roumanian* 103-125. Amsterdam: John Benjamins.
- Giusti, G. (2002). The functional structure of noun phrases. A bare phrase structure approach. In G. Cinque (ed.). *Functional Structure in DP and IP: The Cartography of Syntactic Structure*. 54-90. Oxford University Press.
- Grimshaw, J. (1991). *Extended Projection*. MS. Waltham. MA: Brandies University.
- Hornstein, L. (1999). Minimalism and Quantifier raising. In R. Martin and J. Uriagreka (eds.). *Step by Step: Essays on Minimalist Syntax in Honor of Howard Lasnik*. (2000), 57-68 Cambridge MA: MIT Press.
- Horrocks, G. & Stavrou, M. (1987). Bounding theory and Greek syntax: evidence from Wh-movement in NP. *Journal of Linguistics* 23, PP: 79-108.
- Jackendoff, R. (1977). *X-bar Syntax: A Study of Phrase Structure*. Cambridge MA: MIT Press.
- Kahnemuyipour, A. (2003). Persian Ezafe construction revisited: evidence for modifier phrase. *Proceeding of the annual conference of the canodoan linguistics association*. PP: 17-185.
- Laenzlinger, C. (2004a). French adjective ordering. Perspectives on DP-Internal movement types. *Lingua*. 205-252.
- Laenzlinger, C. (2004b). The Feature-based theory of Adverb syntax. In J.R. Austin, S. Engelberg, G. RAuh (eds). *Adverbials. The Interplay between Meaning, context and syntactic structure*, 205-252. Amsterdam: John Benjamin,.
- Laenzlinger, C. (2005). Some notes on DP internal movements. *Generative Grammar in Geneva 4*, 227-260.
- Larson, R. K. (1988). On the double object construction. *Linguistic Inquiry* 60, 147-176.
- Longobardi, G. (2001). "The Structure of Dps". In M. Baltin and C. Collins (eds). *The Handbook of Contemporary syntactic theory*. 562-604 Malden and Oxford Blackwell Publisher.
- Longobardi, G. (1994). Reference and proper names: A theory of N-movement is syntax and logical form. *Linguistic Inquiry* 25, 609-665.
- Lyons, C. (1999). *Definiteness*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Moinzadeh, A. (2001). *An Antisymmetric Minimalist Approach to Persian Phrase Structure*. Ph.D Dissertation. University of Ottawa.
- Napoli, D. J. (1989). *Predication Theory. A Case Study for Indexing Theory*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Panatigiotidis, P. (2002). *Pronouns, Clitics, and Empty Nouns*. Amsterdam: John Benjamins.
- Ritter, E. (1991). Two functional categories in modern Hebrew noun phrases. In S. Rothstein (ed.). *Perspective on Phase Structure: Heads and Licensing* 37-60. New York: Academic Press.
- Ritter, E. (1992). Cross- linguistic evidence for number phrase. *The Canadian Journal of Linguistics* 37, PP. 197-218.
- Samiiian, V. (1983). *Origins of Phrasal Categories in Persian, an x-bar Analysis*. PhD. Dissertation. UCLA.
- Scott, G. J. (1998). Stacked adjectival modification and the structure of nominal phrases. *Sorts Working Papers in Linguistics and Phonetics* 8, 59-89.
- Siloni, T. (1997). *Noun Phrases and Nominalization, The Syntax of DP*. Netherlands: kluwer Academic Publishers.
- Sportiche, D. (1990). *Movement, Agreement and Case*. MS: UCLA.
- Takahashi, E. (2004). A Study of Alternation of Word order in Noun Phrases, *Chiiki seisku, Kenkyu* 7(1), 35-64.
- Valois, D. (1991). *The Internal Syntax of DP*. PhD Dissertation, University of California, Los Angeles, UCLA. Philadelphia.